

فهلویات مغربی تبریزی

پس از نشر قسمتی از فهلویات آذری قرن هشتم و نهم در مقاله گذشته به یکفزل وسبزه دو بیتی از شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی دست یافتیم که از نظر زبان آذری بسیار پرارزش است .

این اشعار که آنها را میتوان فهلویات مغربی نام نهاد در یک نسخه خطی از دیوان وی که تاریخ کتابت آن ۱۰۱۴ است و بجناب آقای عبدالمجید مولوی تعلق دارد موجود می باشد و دوست دانشمند آقای گلچین آنها را رونویس کرده و در دسترس اینجانب گذاشته اند بنابراین بر خود فرض میدانم که از همت جوانمردانه هر دو بزرگوار سپاسگزاری کنم .

شمس الدین محمد مغربی از شعرا و عرفای بزرگ قرن هشتم و اوایل قرن نهم بوده که در قریه آمنند از قراء بلوک رود قلات تبریز تولد یافته در آنجا نشوونما کرده و بسال ۸۰۸ در تبریز در گذشته و ویرا در قبرستان معروف سرخاب دفن کرده اند (۱) و چون وی معاصر شیخ صفی الدین اردبیلی است فهلویات او را نیز باید مانند فهلویات شیخ صفی از آثار زبان آذری در قرن هشتم شناخت .

از مقایسه فهلویات او با فهلویات شیخ همچو بنظر میرسد که از حیث لهجه و خصوصیات زبانی در کلیات تا حدی شبیه همدند، با این تفاوت که هر کدام در اصطلاحات عرفانی و نوع تفکر و تلفظ کلمات وضعی مخصوص بخود دارند و علت آن در قسمت اول جدائی مسلک و در قسمت دوم فاصله مکانی است که شیخ بلهجه مردم اردبیل و مغربی بلهجه حوالی تبریز شعر سروده اما آنچه در هر دو مشترك میباشد دستخوردگی اشعار است

که بعلم عدم دسترسی بنسخ متعدد اصلاح آنها خالی از اشکال نیست و چون راجع بفهلویات شیخ صفی در مقاله گذشته بحث شده در اینجا فقط بذکر جهات اختلاف و مشخصاتی که در اشعار مغربی موجود است اکتفا میکنم :

۱ - در فهلویات مغربی گاهی بجای «از» و «ز» «اج» و «چ» و یا گاهی «اج» و «ج» و «چو» یا «جو» آورده و در مواردی هم «اژ» و «ز» یا «از» و «ز» موجود است .

ابتدا همچو بنظر رسید که این امر تاحدی بستگی بحرف ما بعد دارد بدین معنی که مثلاً هر جا بعد از حرف اضافه «از» حرف با صدا یا «و» یا همزه بوده «از» و «ژ» بکار میبرده و در غیر این مورد «اج» و «چ» یا «اج» و «ج» می آورده مانند : «اژین» - «اژویر» - «اژاهنامه داران» «اج دوگیتی» و امثال اینها ولی مواردی موجود است که این نظریه را نقض میکنند مانند «از خویشه» و «از آن» و از این «واژ چشمان» و امثال اینها و همین اختلاف یکی از دلائل دستخوردگی و تصرف کتاب است مگر تصور شود که «مغربی» مانند دیگر عرفا قیدی بر رعایت کامل مقررات لهجه ای نداشته و با اقسام مختلف آن معمول بوده و وی هر جا هر طور خواسته است بکار برده ؟

۲ - چنانکه در اشعار خواهیم دید کاتب در موردی کلمه «تومه» را «توبه» نوشته و غالباً «ه» و «همزه» بصورت «م» کتابت شده مانند «امنامه» بجای «اهنامه» و «امینه» بجای «ایینه» و «میر» بجای «میر» و «میر» بجای «میر»

۳ - همه جا «ك» و «گ» بیک صورت است و گاهی «د» و «و» دارای يك شکل است و این نیز بر اشکال کار افزوده

۴ - در مواردی نقطه ها کم و زیاد شده، مانند «پشه» بجای «پیشه» و «بورر» بجای «بوزر» و از این قبیل . . .

باتوجه باشکالات فوق تا هر جا ممکن بود در اصلاح کلمات کوشیده و صورتی را که بنظر صحیح میآمد در داخل دوا بر و آورده ام و کلماتیکه اضافه شده در داخل گیومه گذاشتم و در باره اصطلاحات عرفانی و طرز اندیشه مغربی در این اشعار نیز باید بنکات زیر توجه شود :

۱ - مغربی نیز همه جا مانند شیخ صفی بجای حق و خداوند کلمه «اویان» را بکار برده (رک مقاله سابق)

۲ - از اصطلاحات مخصوص او کلمات «نویوان» و «پیر» است که اولی

را در مورد «زنده عشق» و «جویای حق» و دومی را در مورد «گیتی» و «چرخ» بکار برده و همچنین منظور او همه جا از کلمه ژبونده (زنده) زنده عشق است که هرگز نمیبرد چنانکه عرفای دیگر نیز همین عقیده را داشته‌اند و بگفته حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

۳- مغربی در اشعار خود همه جا بعهدالست توجه دارد و مانند سایر عرفا روان خود را منبعث از حق مطلق میدانند که خارج از حدود مکان و زمان است و بهمین جهت غالباً بشخصیت ازلی خود اشاره کرده و بزبان حال و مقال میگوید:

بودم آنروز من از سلسله درد کشان

که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

۴- کلمه **اهنام** یا **اهنامه** در اشعار مغربی زیاد بکار رفته و منظور از آن ولایت حقه و عشق خداوندی میباشد و همچو بنظر میرسد که این کلمه از اصطلاحات مخصوص بزبان آذری بوده چنانکه در اشعار دیگران نیز دیده میشود

این کلمه در موردیکه مضاف الیه یا مفعول بواسطه واقع شده بصورت «چهنام»

یا «چهنامه» درآمده

۵- در اشعار مغربی کلمه‌ای موجود است که آنرا «ناد» یا «ناو» میتوان

خواند و در مورد محبوب و «یار» بکار رفته و اگر مصحف و محرف «یار» نباشد ناچار باید تصور کنیم که از اصطلاحات مخصوص باوست ولی وجه تناسبی که او را بقبول این اصطلاح واداشته بر من مجهول است

ممکن است تصور شود که «ناد» از جمله «ناد علیا مظهر العجائب» استعاره

شده یا «ناو» است بمعنی کشتی و چون بموجب خبر مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح

من تمسک بهانجی و من تخلف عنها فقد غرق» علی ۴ و اولاد او سفینه نجات هستند

مغربی کلمه «ناو» را کنایه از نام «علی ۴» آورده و چیزی که تاحدی این حدس اخیر

را تائید میکند تعصب شدید مذهبی زمان اوست که ترکمانان بر تبریز حکومت میکردند

و عموماً اهل سنت و مخالف شیعیان بوده‌اند، شاید او از راه تقیه این کلمه را بجای «نام»

علی ۴ برای خود انتخاب کرده چنانکه در دیوانش نیز بعلت همین تقیه نامی از

علی ۴ نبرده (۲)

۶- همچنین در آخر مصراعهای يك دو بیتی کلمه‌ای بصورت «اثر» تکرار شده که هیچ

محملی برای آن نمیتوان پیدا کرد مگر تصور شود مصحف ایژ و آن نیز محرف عیش باشد و با «انز» محرف «انس» است (۴) و چون دسترسی بنسخه های دیگری ندارم ناچار حل آنرا بمهدۀ آینده وامیگذارم: اینک اشعار:

۱- منو (هنو؟ ۱) گیتی بند (نبر؟ ۲) اچ نیستی هست

که بد (بر؟ ۱) یان (و) دلم جویان سر مست

hanu giti nabor ac nisti hast

ke bor yâno delom juyâne sarmast

معنی: هنوز گیتی از نیستی هست نشده بود که دل و جان من جویان سر مست بود

۲- بند (نبر؟ ۱) اچ یان و دل نام و نشانی

کوا ۴ یان من او یان عهد می بست

nabor ac yân o del nâm o nešâni

kevâ yâne man uyân ahd mibast

معنی: هنوز از دل و جان نام نشانی نبود که حق با جان من عهد می بست

۳- ور آن عهدین ۵ کویان ۶ بسته ها (وا؟) من

من اچ او یان پیمان هیچه ۷ نشگست

var on ahdinë kuyân basta vá man

man ac uyâne peymân hîce našgast

معنی: و اگر آن عهد اینست که حق با من بسته من پیمان حق را هیچ نشگستم

۴- بند (نبر) دستی و دامانی بگیتی

کمن انج (اچ؟) ناد دامان هازرد ۸ دست

nabor dasti vo dâmâai begiti

ke man ac nâd dâmân hâzara dast

معنی: هنوز در گیتی دست و دامانی نبود که من بدامن ناد دست زد

۵- من اچ او یان کو اهنام ۹ آورد

نام چه نام ۱۰ من بخویشه بست

man ac uyânè ku ahnâmom âvard

nâme cahnâm man bexiše nébast

معنی : من از حقم که عشق مرا آفرید ، من خود نام عشق بر خود نیسته ام

مهر اچ مهروانان میشه^{۱۱} خوش نی

نیجه^{۱۲} رو مهروانی گسته بی گست^{۱۳}

meher ac mehrevânán miše xoš ni

nija ru mehrevâni gaste bi gast

معنی : مهر زیاد از دلبران خوش نیست ، همچنانکه اظهار مهر نیز از دلبران

زشت است (۱)

(۷) - نه امرو جی^{۱۴} چماپیوندند(وا؟) ناد

نه امرو اچ دو گیتی دل چما^{۱۵} رست

na emrûjè cemá peyvand vá nâd

na emru ac do giti del cemá rast

معنی : پیوند ماو ناد امروزی نیست ، وامروز دلما از دو گیتی نرسته

(۸) - کما دل اچ گهان آن روژه بیریر^{۱۶}

کماو ناد پان(اویان؟) دمی وی^{۱۷} خویشه بنشست

ke má del ac gehán on rûjha bobrir

ke mávo uyán dami vi xiše benšast

معنی : که من آنروز از جهان دل بریدم که دمی باحق دور از خود نشتم(۹)

(۹) - چو (چ^{۱۸}) خویشم مغربی آنروژ برخواست

کوا اویان من آن روژه پیوست

ce xišom ma larebi on rûjhe barxâst

ke vá û yâne man on rûjhe payvast

معنی : مغربی! من از سر خود آنروز برخواستم که جان من باحق پیوست

۲ - دل بجهنام آذر سوتمی^{۱۹} ناد

چشم یان اچ دو گیتی دوتمی^{۲۰} ناد

لاوه^{۲۱} چهنامیر^{۲۲} بیباره^{۲۳} بیرد

هر چه د^{۲۴} سالها اندوتمی^{۲۵} ناد

del becahnâme âzar sûtomi nâd
cašme yán ac do giti dûtomi nâd
lâve cahnâmiyer bey bâra hébord
har ce de sâlehâ andûtomi nâd

معنی : ای ناد! دل بآذر عشق سوختم و چشم جان از دوکیتی دوختم
سپل عشقت بیک باره برد ، آنچه در سالها اندوختم (۴)
۳- ار بدریا رسم دریاته وینم ۲۶

ور بصحرا رسم صحرا ته وینم
بجز تو هیچ کنجی نی بگیتی

از آن هریا ۲۷ رسم هریاته وینم
ar bedaryá rasom daryà te vīnom
var besahrá rasom sahrá te vīnom
bejz to hīc konji ni begiti
azon har yá rasom har yá te vīnom

معنی : اگر بدر یا رسم ترا می بینم و اگر بصحرا رسم ترا می بینم، در عالم
گوشه ای از تو خالی نیست ، از آنرو هر کجا میرسم همه جا ترا می بینم
۴- هر چه او یان واته ۲۸ دیله بشنیر ۲۹

دیده واته چو او یان نشر ۳۰ ازویر
نبر ۳۱ گیتی که دیلم نویوان ۳۲ بر

نویوانی متا ۳۳ (یا: هتا؟) ۳۴ گیتی برو پیر
har ce uyâne vâta dëla bešnir
dëla vâta ce uyàn našor ajh vīr
nabor giti ke dëlom nov yován bor
nov yovâni matá (hatá) giti baru pīr

معنی : هر چه حق گفت دل شنید و چون حق گفته بود دل گفته حق را از
یاد نبرد ، هنوز گیتی بوجود نیامده بود که دل من نوجوان (یعنی زنده بعشق) بود
نوجوانی که گیتی پیر بر او آمد (۴).

۵ - نه امر و بر بگیتی «و» نه مشگیر ۲۵ (یا: هشگیر ۴۶)

نه کوه نه کوشن ۴۷ و نکشته (نه کشته) ۴۸ وهیر
 که من بژ ناد کوشن ۴۹ توبه (تومه ۴۰) بنداخت
 که من بژ گیل ۴۱ کوهان کرده نجیر ۴۲
 na amru bor begiti vo na mošgīr(hašgīr)
 na kuh na kovšan o na kešta vohir
 ke man bejh nād kovšan tōma bendāxt
 ke man bejh gil kûhàn karda najjir

معنی : نه درخت در گیتی بود و نه کوشن، نه کشته و نه دشت (یا ونه بشته .)
 (یعنی هنوز جهان آفریده نشده بود) که من بکوشن ناد تخم افکندم و بگردشگاه (یا: خم)
 کوههای او شکار کردم .

۶ - نه گیتی برهنو نه کوشن و دشت

کما چهنامه داری تومه می کشت
 تومه چهنام اما آورده بین بوم
 اما رنگ ازول ۴۳ و آلالوان ۴۴ دشت
 na giti bor hanu na kovšan o dašt
 kemá cahnâma dâri tōma mikašt
 tōma cahnâm amâ âvorda bin bûm
 amâ rang ajh volo âlâlavân dašt

معنی : نه هنوز گیتی بود و نه کوشن و دشت که تخم عاشقی می کشتم -
 تخم عشق ما باین زمین آوردیم و بگل و لاله های دشت ما رنگ بخشیدیم

۷ - اویان بدیله وات از خویشه بورر (بوزر؟)

ورنه ژین فکر و ژین اندیشه بورر
 نا دم اهنامه داری کیشه داری
 از آن کیشر ۴۵ کوی رین (این) کیشه بورر
 uyân bedële vât az xiše bûzer
 var na jhin fekr o jhin andîshe bûzer

nádom ahnâma dâri kiše dâri

azon kišer kevi in kišé búzer

معنی : حق بدل گفت از خود بگذر و گرنه از این فکر و اندیشه صرف نظر کن، اگر عشق ناد من داری دارای کیشی ، و از آن کیش خود که غیر از این کیش است بگذر

۸ - اما در کوی «آی» از (اژ) خویشه بورر (بورر)

هان پس او کن ۴۶ گهان و پشه (پشه ۳۷) بورر

ار اژ اهنامه داران کیشه داری

از (اژ) این آینه (ئینه) و این کیشه بورر

amá dar kûy ây ajh xiše búzer

hân pas ovkan gehân o pišh búzer

ar ajh ahnâma dârân kiše dâri

ajhon áinah o in kiše búzer

معنی : بکوی ما آی و از خود بگذر، هان ! این جهان را پس افکن و بیش بیا

اگر کیش عاشقان داری از این آئین و کیش در گذر

۹ - سحر گاهان کدیلم تاوه گیری

چو (ژ؟) آهم هفت چرخ آلاوه ۴۸ گیری

چدیلم آذرین آهی و راهی (ئی)

دوژ ۴۹ اژ تاودیلیم تاوه گیری

sahar gâhân ke dëlom tâve giré

jhe âhom haft carx âlâve giré

ce dëlom âzarin âhi varâyé

du vejh ajh tâve dëlom tâve giré

معنی : سحر گاهان که دلم می سوزد ، از آهم هفت چرخ الو می گیرد ، از دلم

آتشین آهی بر می آید که دود آن از شرار دلم سوزندگی پیدا میکند .

۱۰ - آنک ۵۰ وی ۵۱ ساو ۵۲ سامانی از (اژ) این اتر (اژ؟ ۵۴)

آنک وی دیل و دی (وی) مانی (یانی؟) از این اتر

آنک پش ۵۴ ناد وارو ۵۵ د شود (و) رو

میشه بنگشته لاوانی ۵۶ از این اثر
 anak vi sâvo sâmani ajh in onz
 anak vi dëlo vi yâni ajhin ònz
 anak peš nâd vâru de šovo ru
 miše bengašta lāvâni ajhin onz

معنی : آنک! از این انس بی سرو سامان و بی دل و جانی، آنک در شب روز پیش
 باروی نادویش نکشته سرگردانی (۴).

۱۱ - دیله ۵۷ او یان چو (چ) من سامانه بگرت (بگرت) ۵۸
 بجز او یان نوینم بین برو بوم

برو بومم همه او یانه بگرت
 dëla úyân ce man sâmane begret
 ce man bûm o baro dâmâne begret
 bejz uyân nevinom bin baro bûm
 baro bûmom hama úyâne begret

معنی : حق بدل من سامان گزید و برو بوم وجودم را فرا گرفت ، کسی بجز
 حق در این برو بوم نمی بینم، همه برو بوم مرا حق گرفته است .

۱۲ - سحر گاهان که چشمم آوه گیری
 امتد (امند) ۵۹ خوناوه از چشمان بر آرم

که گیتی سر بسر خوناوه گیری
 sahar gâhân ke cašmom âve giré
 gehân ajh âve cašmon lâve giré
 amand xûnâva ajh cašmân bar ârom
 ke giti sar besar xûnâve giré

معنی : با مدادان که میگیریم، از آب چشم جهان را سبیل میگیرد، آنقدر خوناوه
 از چشم فرو می ریزم که سراسر جهان پراز خوناوه میشود .

۱۳ - خور ۶۰ اوزردی شوی (شری) بکوشن ومیر (هیر)
 «که» دام انداتمی ۶۱ از (از) رای نجیر
 ناگهان ها کتم ۶۲ بدام خویان (جویان)

دام ونجیر ومیرم (هیرم) بشراژویر
 xor ou zardi šori bekovšan o hīr
 ke dām andātomi azh rāye najjīr
 nāgahán há katom bedām cuyán
 dāmo najjīro hīrom bešor ajh vīr

معنی : خورشید در کوشن و دشت رو بزردی میرفت (یعنی نزدیک غروب بود)
 که من برای شکار دام افکندم ، ناگهان بدام حق در افتادم و دام ونجیر و دستم
 از یاد رفت .

۱۴ - مرده دیلم چواویان نوه ۶۳ بشنیر

بیو ۶۴ جویان دیلم بیر وزیر ۶۵
 هرکه ژیونده ۶۶ بو بیو چواویان
 نمیری تا کویران ونبو ۶۷ پیر

morda dēlon co uyán nava bešnīr
 hebu jubān dēlom bé baro jhīr
 har ke jhīvanda hu hebu ce uyán
 namīré tá ke vērán vènebo pīr

معنی : دل مرده ام چون نوای حق شنیدم، بیلا وزیر (درمه جا) جویان او
 شد، هرکه زنده بعشق شد از آن حق است و تاجهان ویران نشده نمیرد (؟)

مشخصات

در اشعار مغربی مشخصات زیر مشاهده میشود :

(۱) - «ز» گاهی به «ج» و در مواردی به «چ» و یا «ژ» تبدیل میشود: از = اچ،

روز = روج و روژ

(۲) - «ج» در اول به «ی» تبدیل میشود : جان = یان، جا = یا، جوان =

یوان .

- (۳) - «ب» اول که بعد از آن «ا» یا «ی» باشد به «و» تبدیل شده : با = وا
بی = وی ، بینم = وینم ، مهربان = مهروان
- (۴) - «د» آخر کلمات که مسبوق به «ی» یا «و» یافته باشد غالباً به «ر»
تبدیل یافته : بشنید = بشنیر ؛ بود = بور ، زده = زره
- (۵) - «ت» خطاب به «ر» تبدیل شده چهنامیر = چهنامیت ، کبشر = کبشت
- (۶) - حرف «ف» و «خ» در وسط افعال حذف شده : اندوخت = اندوت ،
دوخت = دوت ، کفت = کت
- (۷) .. «ش» ضمیر به «ژ» تبدیل شده ! بز = بش
- (۸) حرف آخر که ما قبل آن «ا» یا «و» باشد در مواردی حذف شده .
هنوز = هنو ، روز = رو ، باز = وا
- (۹) - «ف» در فعل افکندن به «و» بدل شده: افکن = اوکن
- (۱۰) - «د» سوم شخص مضارع مانند سایر لهجه های آذری به «ن» تبدیل یافته:
گیرد = گیری ، برآید = ورائی
- (۱۱) - بجای «ما» ضمیر «اما» آورده
- (۱۲) - «ب» «اول» در «بیش» به «م» بدل شده : میش = بیش
- (۱۳) - هر جا در آخر کلمات دو حرف ساکن دنبال هم واقع شده بر حسب
محل، ساکن اول یا دوم را کسره داده و در موردیکه کلمه مزبور مفعول بواسطه «ب»
باشد آخر آن مفتوح میشود : مهر = مهر ، اندیش = اندیشه ، بدل = دیله ،
- (۱۴) - «چو» بمعنی «برای» آمده .
- تذکره - چنانکه ملاحظه میشود بیشتر این مشخصات در اشعار شیخ صفی نیز موجود
است (رک مقاله سابق) . اینک در اینجا بتوضیح لغات میپردازم:
- ۱ - hanu = مخفف «هنوز» و در پاره ای از لهجه های آذری hani و
hane نیز دیده میشود . چنانکه در مقاله های بعد بیاید
- ۲ - na - bor = مرکب از «نه» نفی و bor مخفف «بور» بمعنی «بود» =
«نبود» . و راجع باین تبدیل در مقاله گذشته نیز بحث شده

۳ - yān = جان، در شعر همام تبریزی gyān آمده و در کردی نیز geyān میگویند

۴ - vá = با

۵ - ahd - in - é = عهد اینست .

۶ - kuyān = که - - اویان

۷ - hîce = هیچ - (رك شماره ۱۳ مشخصات)

۸ - hâzara = مرکب از «ها» و «زره» بمعنی «زده» = بزده

همچو بنظر می آید که در این لهجه «ها» فقط در اول «ماضی» در می آمده و مفید تا کید است؟

تذکره در اشعار مغربی غالباً ماضی بسیاق زبان پهلوی بوسیله ضمائر قبل از خود صرف شده: من هازره = من بزده ام، من پیمان هیچ نشکست، اما آورده ۰۰۰۰ در صورتیکه مواردی هم موجود است که خود فعل صرف شده، ها کتم = در افتادم، اندامی، سوتمی، اندوتمی ۰۰۰ و شاید صرف بوسیله ضمائر قبل از فعل مخصوص بماضی نقلی بوده

۹ - ahnām = چنانکه گفتیم این کلمه همه جا در اشعار آذری بمعنی

«عشق» آمده و در برهان قاطع نیز بمعنی کز و فر و دولت و خودنمایی ثبت است ولی منشاء این لغت معلوم نشد شاید محرفی از «عهد نامه» باشد و اشاره «بمهدالست» است (!)

۱۰ - cahnām = مرکب از «چ» بمعنی «از» و «اهنام»

تذکره در لهجه آذری کلماتیکه مفعول بواسطه «از» یا مضاف الیه واقع میشوند با «چ» یا «ژ» می آید. لاهه چهنامیر ۰۰ ژناد کوشن - بکوشن ناد....

۱۱ - mis = بیش؛ زیاد - در لهجه آذری گاهی «ب» اول به «م» بدل میشود

و هنوز این روش در تبریز معمول است و بجای «بیشه» و «بهانه» «میشه» و «مهانه» میگویند

۱۲ - nija = همچو بنظر رسید که این کلمه همان «نجه» ترکی است و

بمعنی «چطور که. همانطور که». می آید و اگر این فرض صحیح باشد میتوان در باب که در اواخر قرن هشتم تک تک لغات ترکی در زبان آذری بکار میرفته

۱۳ - ru - mehrevâni = (مرکب از کلمه «رو» و «مهربانی») = اظهار

مهربانی و برو آوردن آن ۰۰۰ و شاید هم تعریف شده «zu mehrewāni» بوده
(رک آخر مقاله)

اینکه مغربی زیادی مهر و اظهار آنرا از معشوق عیب شمرده، مبتنی بر یک عقیده
عرفانی است که هرچه استنکاف و ناز معشوق زیادتر باشد شوق و سوز و گداز عاشق
افزونتر است و همین امر موجب صفای روح و کمال باطن شده و عاشق را بحقیقت
سوق میدهد که بگفته شاعر :

دلَم از محنت قریبش خوانست لغت بعد ز قرب افزونست

۱۴ - emrâjè = (امروز = ام-روز + è مخفف «است») =

امروز است .

۱۵ - del-ce-mâ = دلما (رک ذیل شماره ۱۰)

۱۶ - bobrîr = (ب- برید = برید) = برید

تذکر - چنانکه در مقاله سابق هم یاد آور شدم در لهجه های مختلف آذوی
«د» آخر که مسبوق به «و» یا «ی» یا «فتحه» یا ضمه باشد غالباً در افعال قلب به «ر»
میشود : بود = بور ، شنید = شنیر ، برید = بربر ، زده = زره ، شد = شر . . .

۱۷ - vi = بی

۱۸ - ce = ز - در متن co آمده و این کلمه چنانکه در مقاله سابق هم

گفته شد بمعنی «برای» آمده و در اینجا مناسب نیست

۱۹ - sûtomi = سوختم

۲۰ - dûtomi = دوختم

۲۲ - lâve cahnâmiyer = سیلاب عشقت (در کردی lafow = سیلاب

۲۳ - beybâra = مرکب از «ب» و «ای» بمعنی «بک» و «باره» =

یک باره .

۲۴ - de = مخفف «در» حرف اضافه

۲۵ - andûtomi = اندوختم

۲۶ - vinom = بینم

۲۷ - yá = جا

۲۸ - wata = سوم شخص مفرد ماضی از فعل wâtan بمعنی گفتن -- در

مضارع wāj می آید (رك مقالات سابق)

۲۹ - besnîr = بشنید

۳۰ - našor = سوم شخص ماضی منفی از فعل šoran = شدن (رك مقاله سابق)

۳۱ - nabor = مخفف nabur = نبود

۳۲ - nov yovân = نوجوان (رك مقالات سابق)

۳۳ - mata = از سیاق عبارت این کلمه «آمد» معنی میدهد و شاید سوم شخص ماضی مفرد از فعل matan مخفف âmatan باشد (؟)

۳۴ - hatá = اگر این صورت درست باشد بصحت نزدیکتر است چه hâta در کردی بمعنی «آمد» معمول است .

۳۵ - mošgîr = این کلمه بسیاق عبارت ، باید نوعی از درخت باشد که در مقابل «امرو» آمده - احتمال داده شد که شاید مقصود مشکبید یا بیدمشک باشد (مشک + ویر) بجای «بید» (؟) شاید هم «مشگیر» بمعنی زغن باشد که شکار میکند (رك آخر مقاله)

۳۶ - hašgîr - اگر این صورت اخیر صحیح باشد میتوان آنرا مهبل «ازگیل» یا «ازگیل» شناخت (؟)

۳۷ - kov an = این کلمه از لغات مخصوص آذری است که در اغلب لهجه های آن معمول است و هم اکنون در تبریز و اطراف آن «کوشن» میگویند و زمینی هموار اطلاق میشود که دهات را بیکدیگر متصل میکند (رك مقاله سابق)

۳۸ - hîr = این کلمه در دو سه مورد از اشعار مغربی آمده و همه جادرمقابل «کوشن» یا «کشته» ذکر شده و نشان میدهد که مقصود از آن «دشت» یا «پشته» است و هر دو معنی قابل قبولست چه در هر زنی hîr بمعنی «دشت» آمده و در زبان پارسی «هیر» بمعنی «پشت» نیز دیده شده چنانکه در کتاب نصاب الصبیان قفارا به «هیر» ترجمه کرده و شاید کلمه «ماهور» نیز با آن تناسبی داشته باشد (؟)

تذکر - در کردی حال بمعنی «غار» آمده ولی از سیاق شعر دیگر مغربی «خور او زردی شری بکوشن و هیر» پیداست که این معنی در اینجا صادق نیست

۳۹ - bejh-nâd kovsan = بکوشن ناد

- ۴۰ - tōma = تخم و تخمه - بذر (پهلوی tom-tohm - در شمال غربی ایران tōhm تلفظ می‌شده (بارتلومه ۶۲۳) - کردی tōm
- ۴۱ - kil = این کلمه در لغت به معنی خمیده و کج آمده چنانکه قطران گفته: بتی که قدش چون قول عاشق آمد راست
 مپی که قولش چون پشت عاشق آمد کیل
 و اگر از این معنی گرفته شده باشد باید در اینجا جمله «بژ کیل کوهان» «نخم کوهها» معنی شود و اگر gil خوانده شود ناچار با کلمه gal و gar به معنی «گردن» و «گریوه» مناسب خواهد بود.
 در کردی gil به معنی سیاحت و گردش آمده و این معنی نیز در اینجا بی‌مناسبت نیست^(۱)
- ۴۲ - najjir = نخجیر و شکار
- ۴۳ - vol = گل (رک مقالهای سابق)
- ۴۴ - äläla = مرکب از älä به معنی سرخ (در طبری و دری نیز älä) و läläh و «آن جمع» = سرخ لاله‌ها = لاله‌های شقایق
 در لری alala:
- الاله کوهساران هفته‌ای بی بنفشه جو کناران هفته‌ای بی (باباطاهر)
- ۴۵ - kis-er = کیش، آئینت
- ۴۶ - avkan = افکن = فعل امر از از «او کردن» به معنی «افکندن»
 ! پهلوی: (kan+ou)
- ۴۷ - pise = پیش، (رک شماره ۵۴)
- ۴۸ - äläv = الو، شعله (رک مقاله سابق)
- ۴۹ - du-ejh = دود + «اش» ضمیر سوم شخص = دودش
- ۵۰ - anak = اشاره بدور در مقابل «اینک»
- ۵۱ - vi (رک شماره ۱۷)
- ۵۲ - sa = مخفف «سار» به معنی «سر»
- ۵۳ - onz = چون این کلمه در متن بصورت «انز» نوشته شده احتمال داده شد که ممکن است «انز» بوده و محرف «انس» است، اگرچه این معنی نیز چندان

متناسب نیست (۴)

۵۴ - pe⁸ = مخفف «پیش» و هنوز در تبریز کلمه «پیشه» را pe⁸sal تلفظ میکنند .

۵۵ - vâru = بارو : باره ، برج و حصار

۵۶ - lâvân = لاو + «آن» مفید حالت - (در سیاق عبارت این کلمه معنی حیران و سرگردان میدهد و شاید با کلمه لاو بمعنی سیل (رک شماره ۲۲) تناسبی داشته باشد و بزرگ فرض lâvân = اطراف ، کناره‌ها (رک آخر مقاله)

۵۷ - dîla = بدل

۵۸ - begrét = مخفف «بگرجت»

۵۹ - emand --- این کلمه در متن بصورت «امتد» نوشته شده و بنظر رسید که ممکن

است emand = em) بمعنی «این» و «and» مقدار) = این اندازه «اینقدر» - (در کردی نیز omemda بمعنی آمده است)

۶۰ - ou = بمعنی «بر» در آذری موجود است (در پهلوی ۵۷)

۶۱ - andâtomî = می‌انداختم

۶۲ - hâ katom = (مرکب از «ها» و «کنم» اول شخص مفرد ماضی از

فعل katan مخفف kaftan بمعنی افتادن - این فعل هنوز بهمین صورت و معنی در کردی و خونساری موجود است) = بیفتادم

۶۳ - nava = مخفف navâ = آواز

۶۴ - bebu = «ب» + «بو» بمعنی «شد»

تذکر - در اشعار مغربی فعل «بودن» معمولاً بصورت bùran صرف شده و هر جا آنرا بمعنی «بودن» آورده بصورت buvan صرف کرده و همین تفاوت در اشعار شیخ صفی نیز دیده میشود با این اختلاف که در آن جامضارع قسم اخیر را be آورده و در اینجا bo (رک شماره ۶۷)

۶۵ - jhir = زیر (در کردی نیز eîr و jhîr)

۶۶ - jhîvanda = زیونده = زنده - (رک مقاله سابق)

۶۷ - ve nebo = سوم شخص مفرد مضارع منفی از فعل buvan بمعنی

«شدن» = به نشود نباشد

تذییل - در اشعار زیر چنین بنظر میرسد که :

الف - در بیت شماره ۶) کلمه «miša» مخفف «همیشه» باشد و در مصراع دوم نیز ممکن است «رومهروانی» مصحف «زومهروانی» تصور شود و در این صورت معنی بیت چنین است : مهر از دلبران همبش خوش نیست همچنانکه زود مهرورزیدن نیز از آنان زشت است (۴)

ب - در دوبیتی «۴» مصراع آخر ممکن است *hetâ* بمعنی «مادام که» باشد (کردی *etâ*) و اگر کلمه «برو» بمعنی «بود» آمده باشد (رک مقالة سابق) معنی آن مصراع چنین است : «نوجوان است تاگیتی پیر بود» (۴)

ج - در دوبیتی «۵» ممکن است کلمه *mošgîr* مخفف موشگیر بمعنی «زغن» باشد که شکار میکند و شاعر میخواهد بگوید «هنوز درخت یا شکار کننده‌ای بعالم نیامده بود که من تخم عشق کشتم و شکار عشق کردم» (۴)

د - در دوبیتی «۱۰» مصراع چهارم اگر «میشه» مخفف «همیشه» و دو کلمه بعد آن «بنکشته لاوان» *bin kesta lâvân* خوانده شود باید بیت اخیر را چنین معنی کنیم : آنک پیش باروی ناد در شب و روز همیشه باطراف این کشته‌ای (*lâ*) و *lâvâna* در کردی بمعنی کنار و زیواره آمده)

تبریز آذرماه ۱۳۳۵

ادیب طوسی
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی